

« رشد »

و

« توسعه »

رشد تولید ناخالص ملی چیزی و

توسعه چیز دیگری است

۱- مقدمه‌ای بر نظریه رشد

ظهور و پیروزی نظریه مطلوبیت نهائی (۱) در حدود صدسال قبل و تجسم آن در مفهوم تعادل ایستا (۲)، بمنزله پایانی بر تمایلات نویسنده‌گان کلاسیک - والبتنمارکس - بر روی مسائل دراز مدت رشد و توسعه بود. دیدگاه عوض شد و مسائل مربوط به کارائی ایستا (۳) و تخصیص ایستای منابع (۴) که با توجه به امیال مصرف‌کننده در قالب تقاضای کل (۵) مطرح میگشت مورد توجه قرار گرفتند. موقعیکه بعدها نظریه پویائی بوجود آمد مطابق این نظریه تغییرات را نوعی مسائل کوتاه مدت پنداشتند و به یکگونگی‌های روابط اقتصادی ماه به ماه و سال به سال که بصورت نظریه دورکسب و کار (۶) بیان میشد پرداختند.

یکی از اولین نویسندگان نئوکلاسیک (کلاسیک جدید) که دوباره توجهها را به رشد درازمدت معطوف داشت گوستاو کاسل بود. این نویسنده در فصل اول کتاب خود « نظریه اقتصاد اجتماعی » که اول بار در سال ۱۹۱۴ بصورت مستوی عرضه شد و بعد در سال ۱۹۱۸ به چاپ رسید، نظریه « اقتصاد پیشرفته در همه جوانب » را بروراند.

در واقع، چنین نظر می-رسید که کاسل قالب رشد درازمدت را شکسته و آنرا با توجه به تغییرات کوتاهمدت که در قسمت چهارم کتابش مورد بحث قرار داد، اصلاح کرده است.

دوباره رشد، تا آنجا که من میدانم کاسل برای اولین بار به ارائه چیزی پرداخت که بعد از جنگ دوم جهانی به مدل نسبت سرمایه به بازده معروف شد. این مدل و مدلهای مشابه آن که پس از جنگ دوم بصورت مختلفی عرضه شده‌اند برای اندازه گیری رشد و مؤثره رکود و عدم ثبات در انگلستان و سایر کشورهای پیشرفته بوجود آمدند. لیکن، مدتها از این مدلها برای مطالعه مسائل درازمدت برنامه ریزی رشد بالاتر، بخصوص در کشورهای عقبمانده استفاده بعمل آوردند و هنوز هم میاورند.

اما بزرگترین انگیزه‌ای که موجب توجه پیچیده اقتصاددانان به مسائل درازمدت رشد و توسعه شد، بدون شک بعث اهمیت بود که برای مفهوم تولید ناخالص ملی (۷) و خوبشوندن آن هرآمد ملی قائل شدند. با چکته شد تولید ناخالص ملی به عناصر مختلف و مطالعه و تفحص در باره علل بوجود آمدن آنها و روابط علی میان آنها، اگر بگوئیم که نظریه جدیدی، متفاوت با نظریه تعادل کلاسیک جدید و بی‌توجه به چارچوب نظریه سنتی دورکسب و کار کوتاه مدت بوجود آمد، گرافه نگفته‌ایم.

برای تکمیل نظریه‌های اقتصادی و پرکردن شکاف‌های موجود بین مفاهیم مورد استفاده در آنها، بررسیهای آماری جامعی در مورد کشورهای پیشرفته متعددی که اغلب تا یک قرن یا بیشتر به عقب برمیگشت انجام پذیرفت. با این کوششها، رشد اقتصادی

که همان افزایش تولید ناخالص ملی تلقی میشد، از اعماق بیرون آمد و صدوشین مجلس شد. در سال ۱۹۷۱ سیمون کوزنتز (۸) به خاطر کارش در این رشته وسیع، جایزه نوبل در اقتصاد را از آن خود کرد.

۲- تولید ناخالص ملی

به اعتقاد من تطور نظریه‌های اقتصادی در این جایی که هست نخواهد ایستاد و هرگونه پیشرفتی در این زمینه باید همراه با آزمایش و تجدیدنظر مفهوم اساسی تولید ناخالص ملی انجام پذیرد. گرچه این مفهوم را اقتصاد دانان بدون مذاقه زیاد بکار میبردند، ولی اینها کم کم دارند متوجه میشوند که در موقع مطالعه رشد و توسعه دراز مدت، تولید ناخالص ملی، زیاد با واقعیات و سیاست‌هاییکه باید برای برطرف کردن مسائل با توجه به این واقعیات در نظر گرفته شوند، نمی‌خواند.

بگذارید بطور خلاصه ضعف‌های تولید ناخالص ملی را در مقابله با واقعیت، متذکر شوم.

من در ابتدا فقط در باره کشورهای پیشرفته بحث خواهم کرد، ولی بعداً در انتهای این مقاله مسئله را از دیدگاه کشورهای عقب مانده بررسی خواهم نمود. اجزای مختلف درآمد که در تولید ناخالص ملی می‌آیند، برای تعریف، سیاست‌ها و ترتیب‌های نهادی (۹) که مقام در حال تغییر و در کشورهای متفاوت متفاوت نیاز دارند. از اینرو مقایسه زمانها و کشورهای مختلف باهم به اشتباه‌های خطرناکی منبجاءد. بعلاوه، اجزای درآمد را بطور دلخواه تعریف می‌کنند و برای اینها تعاریف مختلفی بوجود می‌آورند و چنانچه اینها منظور کردن اجزای درآمد نیز بطور دلخواه انجام میشود، بطوریکه بعضی از درآمدها در محاسبه تولید ناخالص ملی می‌آیند و بعضی دیگر نمی‌آیند.

مثلا نادیده گرفتن یا نگرفتن اوقات فراغت بعنوان یکی از اجزای درآمد و مصرف، کاملاً اختیاری و دلخواه است. (در چانه زدن‌های دسته‌جمعی، کارکنان معمولاً در انتخاب اینکه آیا ساعات کار را کوتاه کنند و یا دستمزدها را بالا ببرند مرد می‌مانند.) منظور نکردن آن قسمت از کالاها و خدمات که بتوسط خود تولیدکنندگان مصرف یا سرمایه‌گذاری می‌گردد نیز بهمان اندازه اختیاری و از روی هوی و هوس است. در اینجا نیز، شرایط در زمانها و کشورهای مختلف فرق می‌کنند. کار زنان خانه‌دار و بعضی اوقات شوهران - در خانه یکی دیگر از اجزای بزرگ درآمد است که نادیده گرفته میشود.

نشان داده‌اند که بدون اینکه لازم باشد که تغییرات مهمی در روابط داخل نهاد خانواده بوجود آورند، اگر برای کارخانه (کاردرمتر) مزدی معلوم و در محاسبه بها وارد کنند تولید ناخالص منی بطور چشمگیری بالا خواهد رفت.

درست است که با توجه به نکات فوق و نکات متعدد دیگر، شاید بشود که درآمدها، مصارف و سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را از روی قیمت‌های بازار در محاسبه‌ها منظور کرد، ولی در مورد آنچه که شهروندان بصورت مصارف عمومی بدست می‌آورند چنین عملی ممکن نیست. این درآمدها معمولاً بشکل حقوق و هزینه‌های دیگر از محل مخارج عمومی، منظور می‌گردند. این برای تعیین این قسمت از تولید ناخالص ملی جز یک طریقه اختیاری و دلخواه چیز دیگری نیست. ارزش واقعی این درآمدها اولاً بسته به آن دارد که از «از کارائی و موش بودن» خدمات عمومی چه معنائی را مراد کرده باشیم و ثانياً وابسته است به تمام سازمان جامعه که مانند بزرگی یا کوچکی بخش عمومی دائماً تغییر می‌کند و در کشورهای مختلف چهره متفاوتی دارد.

گذشته از این مثالها، بسیار دیگری از اجزای درآمد هستند که یا به حساب نمی‌آیند و یا اگر هم بیایند بطور دلخواه منظور می‌گردند. آنهایی که آمارهای ابتدائی را استخراج می‌کنند و در محاسبات خود از تخمین‌های پرتی استفاده بعمل می‌آورند و بالاخره تولید ناخالص ملی و اجزای تشکیل دهنده آنرا محاسبه می‌نمایند، معمولاً این را میدانند، و بعضی اوقات، گرچه بطور ناقص، نکات احتیاطی را نیز یادآور میشوند. ولی با این وجود اقتصاد دانان، سیاستمداران و روزنامه نگاران به ارزش ظاهری آنها می‌نگرند، و لزومی هم برای ذکر نکات احتیاطی نمی‌بینند.

وجود دو دسته کارشناس، یعنی آنها که ارقام اقتصادی را فراهم می‌کنند و آنها که از این ارقام در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی سود می‌جویند و هر یک دارای تخصص خاص خود هستند که دیگری را از آن اطلاع نیست، خود دلیل اصلی استفاده نادرست از اصطلاح و مفهوم تولید ناخالص ملی در پیش بینی‌های دراز مدت رشد و توسعه است. من اغلب می‌اندیشم که باید بین این دو دسته محقق و کارشناس برخوردی بوجود بیآوریم و با نتیجه‌گیری از این برخورد، نحوه فراهم آمدن این آمار را در حال حاضر و روش صحیح فراهم آوردن و معنای واقعی آنها را روشن سازیم.

۳ - کمبودهایی که معمولاً نادیده گرفته می‌شوند .

ممکن است گفته شود که این مثالها ، احتیاط های سنتی خاص همان اصطلاح سنتی تولید ناخالص ملی اند . در جواب باید گفت که این بجز ابتدای یک تجزیه و تحلیل علمی از یک اصطلاح و نحوه متداول استفاده از آن ، چیز دیگری نیست .

بسیاری از درآمدها ناشی از مخارجی هستند که برای مقایسه با شرایط ناساعدیکه بوجود آمده‌اند باید بعمل آیند . بسیاری از اینها مخارج و زیانهای خصوصی و بعضی دیگر مخارج عمومی هستند . کشوری که محله‌های کثیف ایالات متحده را نداشته باشد مخارج فزاینده عمومی آتش نشانی و پلیس خاص این محله‌ها را نیز ندارد . در نتیجه درآمدی که از طریق این مخارج عمومی (مانند حقوق پلیس و مأموران آتش نشانی) بوجود می‌آید را نیز دارا نیست . حالاً از زیانها و مخارج خصوصی این محله های کثیف بگذریم که باید به حساب آیند و از درآمدها کم شوند و نیز از این موضوع نیز بگذریم که میزان بالای جنایت در ایالات متحده باعث مخارج و زیانهای عمومی و خصوصی بیشتری می‌گردند . در هر مقایسه بین المللی ، این نوع درآمدها که بر اثر مخارج و زیانهای زیادتر بوجود می‌آیند باید کنار گذاشته شوند . بسته به قوت و شیوه نظم اجتماعی یک کشور باید که برای محاسبه تولید ناخالص ملی ارقام و آمار خام را اصلاح کرد .

اینها را فقط برای این گفتیم تا نشان دهیم که در تعریف تولید ناخالص ملی تا به چه حد نامطمئن و دلخواه حکم می‌کنیم . اگر قرار شود به روال فوق ارقام تولید ناخالص ملی اصلاح شوند کلیه مسائل اجتماعی یک کشور عیان خواهند شد .

در رابطه سرمایه‌گذاری ها و مصارف تجملی (۱۰) عمومی و خصوصی ، که بصورت مخارج بی-پایزده در محاسبات می‌آیند ، با مسائل مشابهی روبرو هستیم . باید متوجه بود که در موقع مقایسه کشورها با یکدیگر مصارف تجملی عمومی ، مانند مخارج بزرگ پرواز های فضائی ، جنگها و تسلیحات ایالات متحده ، در تولید ناخالص ملی وارد نشوند . در واقع ارقام تولید ناخالص ملی دیگر برای اقلیت های روبه‌ازدیاد نمایندگان لیبرال ورای دهندگان آنها اعتباری ندارند . بعلاوه ، اگر سیاست‌ها بر له و علیه

این موضوع خاص تغییر کند ، باید به اصلاح تولید ناخالص ملی در زمانهای مختلف پرداخت . در سالهای اخیر بحث‌هایی که درباره مسائل محیط زیست بعمل می‌آیند ، حتی مردم عامی را متوجه این نکته کرده‌اند که این مسائل در ارقام تولید ناخالص ملی منظور نمی‌شوند . در این مورد ، آنگاه که صحبت از تهی شدن منابع (۱۱) می‌شود ، تکیه به منابع بزرگ جهانی که فقط مورد استفاده اقلیت کوچکی از مردم کشور های پیشرفته است ، کاملاً ناپجا و نادرست است . روی این حساب‌ها ، تا در مفاهیم درآمدها ، سرمایه - گذاری ، تولید و مصرف کشورهای پیشرفته تجدید نظر کلی بعمل نیاید ، اعتقاد به توسعه تراز مدت کشورهای عقب مانده عملاً بیهوده است . لیکن با وجود اینکه بالاخره حقایق روزی مورد توجه قرار خواهند گرفت ، معجزاً گمان نمی‌روید به این‌زودی چنین تغییرهایی بوجود آیند .

همچنین ، در سالهای اخیر ، همگان از آلودگی شناخته هوا ، آب و خاک و در واقع خود جسم ما مطلع شده‌اند . در این باره نیز تولید ناخالص ملی هیچ موردی را در نظر نمی‌گیرد . اگر نخواهیم که تعداد برای خود جامعه بیافرینیم ، باید که موضوع تهی شدن منابع را در تولید ناخالص ملی منظور داریم و از مقدار آن به تناسب بکاهیم . شاید بتوان با محاسبه هزینه های حفظ وضع موجود اثرات این عوامل را در نظر گرفت . این هزینه‌ها عبارتند از ۱ - هزینه تدابیر اتخاذ شده برای جلوگیری از تهی شدن بیشتر منابع و پیدا کردن منابع جایگزین آنها و ۲ - هزینه جلوگیری آلودگی بیشتر . ولی یک چنین محاسبه‌هایی چند - های بین‌المللی این مسائل را در نظر نمی‌گیرند . در این مورد ، بعضی ملتها ملاحظاتی وجود می‌کنند که باید به حساب آیند . چون این ملاحظات ، از جمله منافع ملی ، را قرارندهای سیاسی پیشاپیش ناشناخته‌ای تعیین می‌دارند بنابراین تمام محاسبه‌ها فرضی خواهند بود . بعلاوه ، حقایق مربوط به تهی شدن فزاینده منابع و آلودگی درست معلوم نیستند و حتی بعضی اوقات ضد و نقیضند . بنابراین ما از چنان دانشی که بتواند ما را در محاسبه هزینه‌هایی که باید از ارقام خام تولید ناخالص ملی کسر شوند رهنمون شود برخوردار نیستیم . در آینده نزدیکی نیز نخواهیم بود . فقط با توجه به مطالعات نظری اقتصاد دانانی که نسبت به اهمیت مسئله آگاهی یافته‌اند ، می‌توانیم دریابیم که این هزینه‌ها بزرگند .

کمبودهایی که در این بخش یادآور شدیم در دو چیز مشترکند : اول اینکه بسیار مهمند ، و دوم ، در محاسبات قابل اصلاح شدن نیستند .

۴ - کیفیت زندگی

اقتصاد دانان معمولاً برای جانبداری از مفهوم سنتی تولید ناخالص ملی ، چنین متذکر میشوند که این عامل فقط تولید کالاها و خدمات را اندازه می‌گیرد و برای تعیین کیفیت زندگی باید از عوامل دیگر استفاده جست . این اصطلاح ، یعنی «کیفیت زندگی» سخت مبهم است و بکار تجزیه و تحلیل نمی‌خورد . تمام عواملی که در دویشت پیشین آوردیم و متذکر شدیم که یا در محاسبه تولید ناخالص ملی نیامده‌اند و یا بطور دلخواه و اختیاری در نظر گرفته شده‌اند ، نیز بر روی تولید کالاها و خدمات تأثیر دارند ، و عواملی که در محاسبات تولید ناخالص ملی می‌آیند اثر آشکاری بر روی «کیفیت زندگی» به هر معنایی که بگیریم ، خواهند داشت .

بنابراین اصطلاح «کیفیت زندگی» نمی‌تواند مشخص کند که چه عواملی در تولید ناخالص ملی باید بیاید و چه عواملی نباید بیاید . تنها مسئله‌ای که اصطلاح فوق آنهم بطور مبهم مطرح می‌کند مسئله برخورداری انسانها از فعالیت‌های تولیدی خود نشان ، و مسئله جهت زندگی آنهاست . این مسئله مهمی است ، ولی در تعریف سنتی و دلخواه تولید ناخالص ملی برای آن جایی نیست . نظریه رفاه (۱۲) در این مورد عالمانه‌تر است . این نظریه معتقد است که در ضمن بحث رفاه نظریه تمام انواع درآمدها و هزینه‌ها اهمیت یکسانی داد . لیکن ، مسئله رفاه مردم چیزی نیست که به جای عامل درآمد یا هزینه ، در تولید ناخالص ملی ، یا نادیده گرفتن آنها در تولید ناخالص ملی ، و یا نحوه دلخواهی محاسبه آن‌ها بستگی داشته باشد .

این استدلال بخودی خود قاطع است ، ولی گذشته از آن ، باید گفت که نظریه نسبی رفاه همانقدر ما بعدالطبیعی است که نظریه قدیمی رفاه . علیرغم اصطلاحات طفره رویی که از همان ابتدای بوجود آمدن نظریه مطلوبیت نهائی باب شد ، اگر اصولاً معنایی از نظریه رفاه مستفاد گردد در رابطه با روانشناسی سودجویی شخصی (۱۳) صد سال قبل و فلسفه اخلاقی مهجور سودجویی همگانی (۱۴) است و نه بیش .

۵ - «توسعه» چیزی و « رشد » چیز دیگری است .

راه سوم برای توجیه تولید ناخالص ملی تمیز بین رشد و توسعه است . گفته میشود که تولید ناخالص ملی فقط رشد تولید را اندازه می‌گیرد ، حال آنکه توسعه از مقوله گسترده دیگری صحبت می‌دارد . من قبول می‌کنم که توسعه چیزی فراتر از بالا رفتن میزان تولید است و اگر این افزایش را می‌توان تعریف کرد و به حساب آورد توسعه را نمی‌توان . به گمان من توسعه تعالی تمام نظام اجتماعی است . بعبارت دیگر ، در توسعه نه تنها تولید ، توزیع کالاها ، و نحوه تولید دخالت دارند ، بلکه سطح زندگی ، نهادها ، گرایش‌ها و سیاستها نیز دارای مقام مهمی هستند . تمام عوامل این نظام اجتماعی را روابط علمی بهم پیوسته‌اند . حتی در کشور های پیشرفته ، شرایط تأثیر این عوامل بر روی یکدیگر در یک نظام اجتماعی به مقدار زیادی ناشناخته‌اند و در هر حال به طور دقیق معلوم نیستند . تنها به همین دلیل ، پیدا کردن شاخصی برای توسعه بدین معنا ناممکن است .

موقعیکه من برای اولین بار این نحوه از تجزیه و تحلیل را در مورد علیت یسته (۱۵) و اثرات انباشته (۱۶) مسئله سیاهپوستان آمریکا بکار بردم ، یا تمام اشکالاتی که در ارزشیابی تمام عوامل ، بخصوص اثر تغییر چرخشی عدای آنها بر روی عدای دیگر ، بصورت یک مدار بسته مشاهده می‌کردم ، هنوز گمان می‌نمودم که ممکن است «منزلت سیاهان» را با دقت اندازه گرفت و شاخصی برای آن بوجود آورد . حالا ، احساس می‌کنم که حتی از لحاظ نظری ، نظم منطقی‌یی برای اینگونه ارزیابی‌ها وجود ندارد . فرایند توسعه را حتی نمی‌توان با یک رقم ، یعنی یک شاخص اندازه گرفت .

لیکن ، هنوز ممکن است سؤال شود که آیا می‌توان با تولید ناخالص ملی میزان و تغییرات یکی از عوامل مهم یک نظام اجتماعی را اندازه گرفت یا نه . ممکن است گفته شود که حتی اگر نتوان میزان توسعه را با تولید ناخالص ملی اندازه گرفت ، معجزاً این عامل در اندازه‌گیری تولید دارای ارزش علمی است .

من بدو دلیل معتقدم که تولید ناخالص ملی حتی از عهده این کار کوچکتر نیز بر نمی‌آید . دلیل اول اینکه این عامل به میزان رشد

تولید دقت ظاهری نادرست و بی-جائی می‌بخشد. مثالهایی که در بخش های قبل درباره حنف بعضی عوامل و در نظر گرفتن بعضی عوامل دیگر بطور دلخواه و اختیاری آوردم شاهد هائی بر این مدعا هستند. دلیل دوم، که دلیل مهمتری است به نظام اجتماعی مربوط است. در این نظام تمام عوامل - حتی عامل تولید، در صورتیکه بتوان تعریف درستی از آن بدست داد که از روی اصطلاح سنتی تولید ناخالص ملی نمی‌توان - با یکدیگر مربوط و تاگستی هستند.

حقیقت اینستکه، با آن تصویری که ما از توسعه داریم - یعنی تمامی تمام نظام اجتماعی که تولید فقط یکی از عوامل مرتبط با سایر عوامل آنست - خود را دچار اشکال کرده‌ایم. وقتی ما نمی‌توانیم از آمار برای یک مقوله وسیعتر یعنی توسعه زحمی بازیم چگونه می‌توانیم اینکار را در مورد حتی یک عامل پیچیده یعنی تولید انجام دهیم. اگر بدین عمل دست زتیم همان گناهی را مرتکب شده‌ایم که در اقتصاد معاصر مرتکب می‌شوند و آنهم تظاهر بدقت نادرست و بی-جاست. وقتی بدانیم که این همه دقت بر اساس آمار ناقص بدست - می‌آیند متوجه نادرستی فاحش این دقت ها خواهیم شد.

اصولا خود این عقیده که می‌توان موقعیت یک کشور و تغییرات آنرا با یک شاخص - مثلا تولید بعنوان شاخصی برای توسعه - اندازه گرفت غلط است. برای اینکه در مقایسه مقاطع مختلف زمانی و کشورهای متفاوت واقع بین باشیم باید که از عناصر متعددی سود برگیریم. تنها در فاصله زمان های کوتاه و کشورهای مشابه می‌توان از یک شاخص، آنهم با تقریب فراوان، انتظار کسب چیزی را داشت.

برای اجزای پائین تر از سطح تولید ناخالص ملی، می‌توان ارقام با معنایی را محاسبه کرد. از این اجزا بشرط آنکه تعریف درستی داشته باشند، می‌توان در تجزیه و تحلیل مسائل توسعه تا آنجا که به حوزه های کوچکتر مصرف در طبقات مختلف، سرمایه گذارها، قیمت ها و دستمزدها، صادرات و واردات و غیره مربوط میشوند استفاده برد. ولی وقتی که به حوزه های بزرگتر برسیم، حتی اگر بخواهیم به گونه بالا کوچکشان کنیم، رقم درستی نخواهیم داشت و یا باید از تضمین های سرمدتی فراوانی استفاده کنیم.

۶ - توزیع

من هنوز درباره مسئله توزیع گفتگویی نکرده‌ام. مفهوم سنتسی تولید ناخالص ملی، و نظریه

اقتصادی زاینده آن و همچنین ارقام آن، توزیع را به حساب نمی - گیرند. از این لحاظ، تفکر اقتصادی از یک منبع سنتی آب می‌خورد.

من در جایی دیگر درباره تمیزی که جان استوارت میل بین تولید و توزیع قائل شده است و همچنین درباره تمایل اقتصاددانان به نادیده گرفتن مسئله توزیع، که آنرا فقط از روی درآمدهای پولی اندازه می‌گیرند، بحث کرده‌ام. اینها بدون اینکه در عمل ثابت کرده باشند، معتقدند که توزیع عادلانه از رشد اقتصادی می‌کاهد. تنها در دهه های اخیر است که در کشورهای رفاه گستر (۱۷) غربی این فرض مسرود ریگ گذشته ناسازگاری بین اصلاحات مساوات طلبانه و رشد اقتصادی، شدت و حدت خود را از دست داده‌اند.

من برای بحث درباره اینکه واژه تولید ناخالص ملی، توزیع و رابطه بین تولید و توزیع را در نظر نمی‌گیرد، تذکار گذشته پیش از یک قرن تفکر اقتصادی را ضرور دانستم. علی‌الظاهر اقتصاددانان معاصر را هنوز عقیده بر آنستکه اول باید مسئله تولید رسید و بعد مرحله جداگانه دیگر به چگونگی توزیع آن اندیشید. مسطه استدلال فوق در اینستکه بین تولید و توزیع رابطه‌ای نمی‌شاید.

حتی اگر رابطه بین تولید و توزیع مورد قبول قرار گیرند، هنوز اعتقاد به ناسازگاری بین رشد و تدابیر مساوات طلبانه در جای خود باقی است، بدون اینکه زیاد در این باره تعمق کنیم، متناکر میشوم که می‌توان از طریق اصلاح توزیع به تولید بیشتری دست یافت. یک چنین تغییراتی در توزیع که باعث بالارفتن تولید می‌شود و تغییراتی که باعث کاهش تولید می‌گردند بخودی خود مقایسه زمانی و مکانی تولید ناخالص ملی امر یک کشور یا کشورهای مختلف را بی اعتبار میسازند.

نظرم در مورد توسعه کشور - های پیشرفته و عقب مانده اینستکه اصلاحات اجتماعی عادلانه و برنامف ریزی شده خود نوعی «سرمایه - گذاری» اند که نه تنها به «عدالت» بیشتر، بلکه به تولید بالاتر می - انجامند. برای اینکه یک چنین «سرمایه گذاری» هائی به ثمر برسند زمان کم و بیش طولی باید بگذرد، ولی صرفا به این دلیل نباید آنها را کنار گذاشت. کما اینکه سرمایه گذارهای بلند مدت دیگری را کنار نمی‌گذاریم.

برای روشن کردن نظر خود، دوباره به ایالات متحده که من توسعه آنرا بیش از سایر کشور - های پیشرفته مطالعه و دنبال کرده‌ام متوسل می‌شوم.

هانطور که در جایی دیگر نیز گفته‌ام، نیروهای کارگرو به از دیداد زاغه های شهری و روستائی برای این «ناخواسته» و «محرور» مانده‌اند که سطح آن ها از استانداردهای جامعه نوین آمریکای امروزی پائین تر است.

دانشجویان و محققان آگاه ایالات متحده نیز قبول دارند که باید مسئله فقر را با قدرت و انضباط هرچه تمام تر حل کرد و از بین برد. اصلاحاتی که باید بعمل آید ایجاد بسیار وسیعی دارند. از لحاظ مالی، مخارج عسومی این اصلاحات سر به تریلیون ها دلار می‌زند و حتی اگر اصلاحات در مقیاس وسیعی در آیندهای نزدیک شروع شوند، نتیجه واقعی یک نسل بعد بدست خواهد آمد. اگر ایالات متحده به ثبات و نظم و دموکراسی پیشرفته خود علاقه دارد، این اصلاحات را حتما باید اجرا کند.

واقع گرایانه که ببیندیم، هزینه های این اصلاحات اجتماعی بعنوان «دینی در وجه فقر» ای ایالات متحده مضروب میشوند که باید مستهلك شوند و کاملا پرداخت گردند. از لحاظ بهره‌وری (قابلیت تولید)، افزایش مستمر این دین در حکم تحلیل سرمایه (۱۸) خواهد بود. لیکن، حالا که در محاسبه تولید ناخالص ملی، این دین بزرگ را در نظر نمی‌گیرند و کماکان نسبت به آن بی اعتنا می‌مانند، تولید ناخالص ملی یا در واقع قدرت اقتصادی یک کشور را ضایع تر از واقع نشان میدهند.

اگر بخواهیم از روی ارقام تولید ناخالص ملی قضاوت کنیم، کشور سوئد که از همان ابتدا نابرابریهای کمتری داشت و سالها اصلاحات سریع اجتماعی را پیشتر گذارده و اشتغال قاعده‌ای بسیار به ایالات متحده تولید و درآمد کمتری داشته باشد، ولی اگر مصارف، تجملی بسیار زیاد این کشور، و بخصوص دین آن نسبت به افرا را نیز منظور گردانیم که ضررش دارد هم اکنون پرداخت می‌گردد، آنگاه واقعیت چهره دیگری می‌نمایند. وبگوئیم که حتی در سوئد هنوز اصلاحات مساوات طلبانه‌ای با ضرورت های سیاسی و اجتماعی وجود دارند که باید جامعه عمل پوشند. اینها برای بالا بردن تولید نیز اهمیت زیادی دارند.

۷ - کشورهای

عقب مانده

من تا اینجا فقط درباره اوضاع کشور های پیشرفته صحبت کرده‌ام. در کشور های عقب مانده، تمام نکاتی که در بالا آمدند شاید شدیدتر، صادقند. مثلا، بعات آب و هوای

استوائی و نیمه استوائی اغلب این کشور ها و انفجار جمعیت، مسئله آلودگی بطور خیلی جدی تری مطرح است. دیگر اینکه، در این نواحی بعلت درآمد های پائین، مسئله توزیع قوری تر و حیاتی تر است. آن مدلهای رشد غربی، که از اثر مصارف پائین بر روی بهره‌وری (قابلیت تولید) غافل مانده‌اند، در کشورهای عقب مانده راه را به گمراهی خواهند کشاند. بدون اصلاحات عمیق ارضی و مناسبات آن، و اصلاحات آموزشی، و از بین بردن کامل فساد و بطور کلی بوجود آوردن انضباط اجتماعی بیشتر، کشور های عقب مانده نباید امید زیادی به نیل به توسعه پایا داشته باشند.

گذشته از این عوامل که می‌توان آنها را در همان ردیف عوامل مورد بحث در کشور های پیشرفته دانست، کمبود های ویژه دیگری در اصطلاح تولید ناخالص ملی، آنگاه که برای کشورهای عقب مانده بکار میروند نیز وجود دارند. چون، علاوه بر عوامل دیگر، در این کشور ها از بازار خبری نیست و یا ناقص است، بنابراین محاسبه ارقامی کلی (۱۹) نظیر درآمد ملی یا تولید ملی کمتر امکان پذیر می‌گردد. در این کشورها استفاده از آمار نیز بمقدار بسیار زیادی فاکار آمدند. ولی عدم کفایت این آمار بیشتر باین علت است که برای جمع آوری، تالیف و تجزیه و تحلیل این آمار از معیار های کاملا غربی که از مطالعات اقتصادی کشور های غربی گرفته شده‌اند و با اوضاع کشور - های عقب مانده سازگار نیستند، استفاده بعمل می‌آید. نتیجه اینکه ارقام منتشره تولید ناخالص ملی که در نوشته های اقتصادی مسائل توسعه کشور های عقب مانده جای مهمی باز کرده‌اند، غیر قابل اعتمادند.

از این مهمتر اینکه، اقتصاد دانان در استفاده از آمار بی توجهی زیادی بخرج داده‌اند و جوایب کثال آن نبوده‌اند. در اینجا به یک نظریه اساسی احتیاج است، و آن اینکه باید برای جمع آوری داده‌ها از معیارهائی استفاده برد که با واقعیات کشور های عقب مانده همساز باشند. همچنین باید توجه بیشتری متوجه آن چیزی کرد که عوامل «غیر اقتصادی» نامیده شده‌اند، و نه تنها در کار توسعه بلکه در کار تولید، اهمیتشان بیش از مورد کشور های پیشرفته است. در ضمن، در کشورهای عقب مانده نیاز به روش نهادهای (۲۰) در تیل به توسعه [متهودتر از کشورهای پیشرفته است.

در کاربرد مطلق هگلی، من حق را بجانب آقای دکتر صاحب الزمانی می‌دهم که « دشمن مشترك » تضمین نیکویی برای يك دوستی و هزینستی راستین نیست. لیکن اگر ما، به‌عناصر اصلی سازندگی تاریخ روزگار خود نظر دوزیم که ما را برمی‌انگیزند، و یا حتی مجبور می‌سازند که بیکدیگر نزدیک‌تر شویم، من مهتر، و مطمئن‌تر از وجود دشمن مشترك، رفت و آمدها، روابط و معاملات اقتصادی فزاینده‌ی بین‌المللی، و همچنین وابستگی متقابل و رزوافترون تکاپوهای سیاسی را بیش از هر زمان دیگر نسبت بگذشته، وسیله‌ی نزدیک شدن خود بیکدیگر می‌شناسم. مسلماً ما نباید گیرودار، ضمناً درمی‌یابیم که تا چه حد با یکدیگر متفاوتیم، و تا چه اندازه کم یکدیگر را درک می‌کنیم!

همچنین با اندوه، ملاحظه می‌کنیم که در برابر این قسرب فزاینده‌ی اضطرابی فیزیکی و جسمانی ملت‌ها و پیروان مختلف ادیان نسبت بیکدیگر، در عصر حاضر، بسیاری از ما، بیکدیگر روحاً فاصله‌ی درونی می‌گیرند، اندک کوششی برای درک یکدیگر می‌نور نمی‌دارند، و با غرور بهتر ذاتی، بهتر فهمی و بهتر خواهی، دژی نفوذ ناپذیر و سترگ، فراگیر خود استوار می‌سازند. لیکن درست، اتخاذ همین رویه، خلاف روح راستین فرمان دیگر-دوستی در مسیحیت است. این فرمان، ما را ناگزیر می‌سازد که ما، دیگری را، هر چند هم که نسبت بما بیگانه، و با ما متفاوت باشد، جدی تلقی کنیم. او را، آنگونه که هست، بپذیریم و درک‌نمائیم. و تا آنجا که ممکن است، بخاطر صلاح و خیر او، کوشش و رزمیم.

من فکر می‌کنم که چنین فرمانی، چنین اصل و کوششی، خود، وجهی مشترك، و بنیادی استوار، برای پیروان همه‌ی ادیان باشد که همه بنابر آن، بسیار جدی، و با حسن نیت و خیرخواهی کامل، با یکدیگر سخن گویند. من مطمئنم که در آموزش‌های اسلام که انسان‌ها، همه را آفریده‌ی خداوند می‌شناسد، و رحمت الاهی را شامل همه‌ی موجودات می‌داند، يك چنین رهنمودی و توصیه‌ای همانند وجود دارد که انسان‌ها را صرف نظر از آئین و مذهبشان، بعنوان هم‌نوع، یا حرمت تلقی نمایند.

شک نیست که آغاز درک چنین وظیفه، و برقراری چنین تفاهمی، خالی از دشواری نیست. لیکن مطمئنم که ضمناً نیز، غیرممکن نیست. ما نخست باید، زبان یکدیگر، شیوه‌ی اندیشه، آموزش-ها، و سنت‌های یکدیگر را فراگیریم و بشناسیم، تا تفاهم میسر شود.

همچنین شك نیست که ما تاکنون نیز در این رهگنر به حد لازم و کافی، گام فرود ننهاده‌ایم. لیکن تردیدی هم نیست که انجام چنین کوششی بیهوده نخواهد بود.

۴ - باختر شناسی، در برابر خاور شناسی

ما در غرب، گام‌هایی در این باره برداشته‌ایم. ما قرن‌هاست که بطور جدی به‌خاور شناسی و اسلام شناسی پرداخته‌ایم. بی‌تردید همواره خاور شناسی و اسلام شناسی غرب، عاری از هرگونه غرض استعماری نبوده است. لیکن بهیچ‌روی نیز کوشش‌ها، و موفقیت‌های اصلی، و حقیقت جویانه‌ی بسیاری از اسلام شناسان بزرگ غرب را، نمی‌توان انکار نمود. انبوه نوشته‌ها، و بخش اعظم مقالات دائرةالمعارف اسلام را که برگ سبز غرب، برای درک راستین، و برقراری تفاهم عمیق با برادران اسلامی خویش است، می‌توان بعنوان شاه‌سندی صادق، یادآور شد. مسلماً در غرب، همچنین نیکو نیست. لیکن مطمئناً نیز همچنین، زشت، بی‌ارزش، پلید و بی‌ابرو نیست. در غرب نیز، خوب و بد، با هم آمیخته‌اند. از این‌روی غرب را باید شناخت، و آنهم آنرا، بسیار عمیق و علمی باید شناخت، نه سطحی و سرسری، تا از غرور و عوارض پلید صنعتی آن دور ماند، و از دست آورده‌های ارزنده‌ی فرهنگی و انسانی آن، برخوردار گردید. از این‌روی، همانگونه که غرب، همتی استوار و علمی برای شناخت اسلام و شرق ابراز داشته است، آیا زبان آن فرا رسیده است که در شرق، با خاور شناسی علمی آغاز شود، و در برابر خاور شناسان غربی، باختر شناسان شرقی نیز دست تفاهم برافرازند؟

ما در غرب گمانگانه‌ی گمانه‌ها، دانشمندی بزرگ در ریاضیات، در فیزیک، در طب و دیگر رشته‌های علوم و فرهنگ انسانی به شریعت تقدیم کرده‌ایم، اندیشمندان بزرگی نیز در علوم الاهی بدنیا عرضه داشته‌ایم. بویژه اندیشمندان بزرگ علوم الاهی غرب - نظیر سورن- کیر که گارد، پول تیلیک، کارل بارت، مارتین بوبر، و بسیاری دیگر - درجهانی چشم گشوده‌اند، و ناگزیر به اثبات وجود خود، و ابراز عقیده و اندیشه بوده‌اند که مردانی چون کارل مازکس، و فریدریش نیچه، صدای مرگ‌خداوند دین را در آن نرداده‌اند. آشنائی با شیوه و نتیجه‌ی بیکار این‌غول‌های الحاد و ایمان، به احتمال قوی می‌تواند، اندیشه‌ی الاهیون اسلامی را نیز بارور و شکوفا سازد، و آنانرا در نوسازی علم کلام خود، و تطبیق

آن با شرایط و مسائل کنونی جهان که بویژه بیشتر آنها منشاء غربی دارند، یاری دهد.

۵ - اطمینان قلب، نه استدلال عقل

در پایان، من مایلیم یکبار دیگر به‌نارسا انگاری دلائل عقلی اثبات وجود خداوند بوسیله‌ی کارل بارت، اشاره کنم، و سپس در بیکر مقاله‌ی «خدا یا انسان»، سخنی چند بیفزایم که ما را یه‌نیاز بشر و درماندگی آن رهنمون می‌شود، به‌نیاز خداوند به دلائلی تازه برای اثبات وجود خود. ما شاگردان مکتب کارل بارت، تعلیم یافته‌ایم - و بیگوت‌های که من می‌اندیشم، با تعلیمات کارل بارت، ما با روح آموزش مسیحی همگام شده‌ایم - که خداوند برای ما، خود را در وجود مسیح، امانی از انسان‌ها که در میان انسان‌های دیگر زندگی کرده، و همانند انسان‌های دیگر بدون زندگی گفته است، به شیوه رسانیده و بوسیله‌ی او، با ما تمام حجت کرده است. خداوند، البته خود را، با همه‌ی عظمت و جلال و جبروت خویش، در وجود مسیح، متجلی ساخته است. بلکه او، رحمت و محبت عاری از هرگونه تکبر خود را، در وجود مسیح که دیگر بندگان گرفتار رنج دیده‌ی او، در عشق و رحمت او، و شفقت‌هایش، جستجو و دلجوئی کرده است، آشکار نموده است. مسیح بما، حقایق را نه با زبانی خدایانده، بلکه با زبانی که ما را به‌نیاز ما، با همه کوچکی‌ها و زبونی‌ها، همان «جدی تلقی می‌کند، و در واقع با ما یاری می‌دهد، و در برابر لطف همین برقراری رابطه با انسان‌های حقیرست که عظمت که او خود «مهربیکران» است. مطمئناً ما با وصف عظمت بیکران خداوند نمی‌توانیم، بشر را تسلی دهیم. لیکن می‌توانیم او را در نیاز و هراسش، در پیام مسیح، مژده‌ی محبت‌جویی به‌ارمغان آوریم. ما امیدواریم که بشر در این پیام محبت و لطف، خود، عشق خداوندی را، همچو الهامی قلبی، ادراک و لمس نماید.

در مقاله‌ی خود، آقای دکتر صاحب‌الزمانی پرسیده است که «خدا یا انسان؟»، ما پاسخ می‌دهیم که:

— هم خدا، و هم انسان!

تهران ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ = ۵۳۳۹

رشد و توسعه (بقیه)

کوشش در راه بصورت کمی در آوردن (۲۱) دانش ما بدون شك باید ادامه پیدا کند. لیکن بسیاری از ارقامی که بدون مذاقه در تجزیه و تحلیل رشد و توسعه کشورهای عقب مانده بکار می‌روند نه تنها از لحاظ آماری ضعیفند، بلکه اصولاً درست فهمیده نشده‌اند. اینکه ارقام فعلی تولید ناخالص ملی نمی‌توانند مبنای تجزیه و تحلیل رشد و توسعه باشند، اکنون کاملاً آشکار شده‌اند.

نکته‌ای دیگر بگویم و بحث را تمام کنم. اینکه من نظر انتقادی فوق را نسبت به تولید ناخالص ملی پیدا کردم بعثت تکانی بود که در ضمن تحقیق چگونگی محاسبه تولید ناخالص ملی و درآمد ملی در کشور - های عقب‌مانده بمن وارد شد. اگر تجربه این تحقیق نبود به احتمال منهنج مانند محققان خود فکر می‌کردم و این ارقام را مطابق پژوهش‌های ظاهریشان بکار می‌گرفتم و کوچکترین شک بنادرستی آنها نمی‌کردم.

حواشی:

- 1) Theory of marginal utility
 - 2) Static equilibrium
 - 3) Static efficiency
 - 4) Static allocation of resources
 - 5) Aggregate demand
 - 6) Business cycle theory
 - 7) Gross National Product
 - 8) Simon Kuznets
 - 9) Institutional arrangements
 - 10) Conspicuous consumption
 - 11) Depletion of resources
 - 12) Welfare theory
 - 13) Hedonism
 - 14) Utilitarianism
 - 15) Circular causation
 - 16) Cumulative effects
 - 17) Welfare states
 - 18) Capital consumption
- یعنی حالتی که تولید سرمایه جدید برای جبران سرمایه فرسوده و یا کهنه کافی نباشد. دکتر منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم اقتصادی، تهران ۱۳۵۱.
- 19) Aggregation
 - 20) Institutional approach
 - 21) To quantify